

مضمون به هدر رفته است

● شمسی خسروی



سلامتی او و همسرش است. داستان به شیوه دانای کل، در شانزده فصل نوشته شده است. این کتابه حکایتی تاریخی است. قصه آواره کردن چروکی‌ها از سرزمین‌هایی که متعلق به آنها بوده است. بیرون راندن آنها از «چوتای نو» که سرزمین‌جنادی آنها بوده بیرون راندن وحشیانه که نتیجه آن کشته شدن عنه کثیری از زنان و مردان بی گناه چروکی‌هاست.

موضوع تاریخی

مظلومیت مردمان چروکی در برابر سفیدپوستان، شباهت زیادی به وضعیت دردناک فلسطینی‌های آوارها در تقابل با رژیم غاصب اسرائیل؛ گو این که مردم فلسطین مبارزه را برگزیده و هرگز از پا نشسته‌اند اما چروکی‌ها فرار را بر قرار ترجیح دادند. سفیدپوستان، مثل مور و ملخ به سرزمین چروکی‌ها می‌آمدند. حمله می‌کنند و آنها را می‌رانند و می‌تاراندند. در بیشتر موارد، سرخپوستان از خانه‌هایشان می‌گریزند تا مورد ضرب و شتم و حمله سفیدپوستان قرار نگیرند یا اسیر و زندانی حصارهای چوبی آنها نشوند.

بی آن که وسیله یا اثاثی با خود ببرند می‌روند و زندگی آمده را برای سفیدپوستان می‌گذارند هنوز اجاق‌هایشان گرم است که خانواده سفیدپوستی به خانه‌ها می‌آید و همه چیز را تصاحب می‌کند.

در واقع، یکی از غم‌انگیزترین اتفاقات زندگی یک ملت همین مورد است. این که بیگانه کاشانه را اشغال کند. ماجراهایی که بر سرخپوستان آمریکا گذشته، بهترین شکل در کتاب «تمام را به خاطر بسپار» به‌خوبی در آورده که حکایت ننگین‌ترین عملی است که تاریخ آمریکا انجام شده است.

مارتا، زن دای و ویلیام، پادین یکی از سربازانی که از طرف ارتش مأمور شدند تا به سرخپوستان در تخلیه‌فوری «چوتای نو» کمک کنند می‌گویند: «کار درستی انجام نمی‌دهی، حقیقتاً کار غم‌انگیزی است آواره کردن سرخپوستان ننگین‌ترین عمل در تاریخ آمریکا است» ص ۶۷

در کنار پرداختن به موضوع اصلی، نویسنده گوشه‌شمسی هم به بردباری و رد آن عمل غیر انسانی و خودخواهانه داشته است. برای نمونه: دای و ویلیام کمخود سردمدار و مدافع حقوق ملت چروکی است بر بردباری، چارتری و دخترش رایتوس، بردمهای ویلیام

هستند. او آنها را خریده و آزادی را از آنها گرفته است. گرچه رفتاری انسانی دارد و آزادی به آن دو نمی‌رساند اما هنگام حمله سفیدپوستان، آن دو را آزاد می‌کند و بدلیل این که ملتی چارتری و دخترش را به عنوان بردمگاه داشته است عذر خواهی می‌کند.

نویسنده نثر گزارشی و روایتی را به جای نثر داستانی انتخاب کرده است (با به دلیل کمبود اطلاعات و یا به هر دلیل دیگر...) و در این روایت گزارش گونه هیچ دفاع، مبارزه یا اعتراضی از سوی سرخپوستان انجام نمی‌پذیرد.

آنان به سادگی خانه، حیوانات، مزارع و اموال خود را رها می‌کنند و آواره گوه و بیابان می‌شوند. داستان با سرعت زیادی پیش می‌رود. رویدادها سریع اتفاق می‌افتد و تامل می‌شود. نویسنده از هر ماجرای، خیلی سطحی و بی تفاوت می‌گذرد و هیچ تصویر یا توصیفی از مشاجره و درگیری و برخورد بین سرخپوستان و سفیدپوستان ارائه نمی‌دهد تا ماجرا را ملموس، جناب و پذیرفتنی سازد.

صد البته که این گونه نبوده و سرخپوستان آمریکا مقاومت و دلیری بسیاری از خود نشان دادند که نویسنده هیچ یک را در این اثر لحاظ نکرده است.

حتی دای و ویلیام و زن دای هم که به اسم دفاع از آمال خود در پی سرخپوستان می‌روند هیچ عکس‌العملی نشان نمی‌دهند و فقط حرف می‌زنند. جمله‌هایی چون «هلت ما رنج می‌برد و در وضعیت استقامتی قرار دارد آواره کردن سرخپوستان کار درستی نیست و...» را به زبان می‌آورند. برخلاف این کتابه همه چیز در «تمام را به خاطر بسپار» گویای دلیری و جنگ سرخپوستان در دفاع از وطن‌شان است. داستان‌هایی باضمین این چنینی که در اصطلاح امروزی «ادبیات مقاومت» شمرده می‌شود، احتیاج به پردازش محتوایی دارد و بیش از هر چیز باید به عناصر مضمون و شخصیت‌ها داده شود. این در حالی است که کتاب حاضر، از فقر این دو عنصر و پرداخت قوی رنج می‌برد. نویسنده نتوانسته است به درستی، این واقعه تاریخی را ثبت کند هر چند این موضوع، چنان ابعاد وسیعی دارد کمی توان با فوری تحقیق و جمع‌آوری اطلاعات، زمان‌چلبلی از آن آفرید.

گله پردازش به موضوعات مهم و تاریخی می‌تواند تاریخ ملتی را رقم بزند و آن را متحول سازد. اصولاً یکی از کاربردهای داستان و افسانه همین است که افراد با مطالعه آن به روش‌ها و راهکارهای حل مشکلات و از بین بردن معضلات دست یابند و شیوه‌های جدید زیستن را بیاموزند.

نمونه بارز این موضوع، خاتم «هریت بیچر استو» خالق «کلبه عمو تم» است. وی در بجهت برده داری و نژاد پرستی حاکم بر آمریکا، با تألیف شاهکار هنری خود و انتشار آن، توانست بر نظام اجتماعی و سیاسی آمریکا مؤثر شود.

او فریاد ملت سیاهپوست را به گوش دولت و قانون‌گذاران رساند و در ملتی کمتر از نه سال بعد از چاپ «کلبه عمو تم» فرمان‌الغای بردباری صادر شد. هم‌اکنون در همه جوامع، حقوق اجتماعی و سیاسی سیاهپوست با سفیدپوست، دست کم در حرف و متون قانونی، برابری می‌کند.

در واقع، هریت بیچر استو، آغازگر نهضت ضد نژادپرستی بود که عمل او به فرجام خوشی منجر شد.

شخصیت پردازي

روزی که قرار است دای و ویلیام، بیاید و آنی را به «چوتای نو» ببرد او برای آماده شدن ابتدا عروسک خود را دغن می‌کند. گویا احساس کرده است که یا به عرصه جدیدی می‌گذارد. تا اینجای قضیه کاملاً منطقی است اما جملاتی که آنی در حین دغن عروسک به زبان می‌آورد، بسیار ادبی است. به نظر می‌رسد نویسنده این جملات را در دهان شخصیت گذاشته است. طرز تفکراتی و نیز جملاتی که بیان می‌کند، تصنیی به نظر می‌رسد: «چند گل

«آنی» که نام سرخپوستی‌اش «آگین آگیلی» است، با ملایم‌تر گش «تایه هی» که دره ستاره در آسایش و امنیت زندگی می‌کند.

داستان در سال ۱۸۳۵ میلادی اتفاق می‌افتد. روزی دای و ویلیام می‌آید و آنی را با خود به خانه‌اش که در سرزمین «چوتای نو» است می‌برد تا در آن جا بصد سره برود. سواد بیاموزد و طرز نشست و برخاست بتواند متشخص را بیاموزد. اما هنوز چند روزی نگذشت است که همه چیز به هم می‌ریزد.

سفیدپوستان، توفان بلا می‌شوند و به سرزمین «چوتای نو» حمله می‌کنند. دستور تخلیه خانه‌ها را می‌دهند و سرخپوستان بی‌پناه از بیم جان خود و فرزندانشان، سرزمین آبا و اجدادی خود را ترک کرده به گوه و بیابان می‌گریزند.

در این بین، دای و ویلیام، رایتوس و آنی را به کومستاره می‌فرستد تا در کنار ملایم بزرگ امنیت بیشتری داشته باشند و خود نیز به همراه همسرش، در پی قبیله «چروکی» به راه می‌افتد تا آنان را یاری کند.

در پایان قصه آنی و رایتوس و چارتری، در خانه ملایم بزرگ مشغول خواندن نامهای هستند که از دای و ویلیام رسیده و حاوی خبر

آفتابگردان کند و دور عروسکش پهن کرد تا همانند تابوتی برای عروسک شود.

سپس با چوب نوک تیزی سوراخی در خاک نرم کنسوقتی سوراخ کاملاً گود شد عروسکش را درون آن گذاشت و با خاک رویش را پوشاند. بعد به آهستگی گفت: عروسکم برایت خیلی پیر هستم، حالا تو بهمراه نام چروکی ام دفن می شوی و برای همیشه فراموش تان می کنم. جایی که می روم آنی استورت نامیده خواهم شد هیچ کسی نام چروکی ام را به خاطر نخواهد آورد. «ص ۱۰» و باز در جای دیگر نیز همین مورد دیده می شود. هنگامی که دلیلی و آنی گرم صحبت هستند دلیلی از آنی می پرسد: «راستی پدرت تکیه کلام خاصی داشت که تو کلمه اسکاتلندی بود، مگر این طور نیست؟...» و آنی جواب می دهد: «غرش هوش همان دو کلمه ای است که پدرم برای جواب دادن به درک خود نسبت به هر سئوالی استفاده می کرد.» ص ۲۱

جمله آنی در پاسخ به ویلیام بسیار ثقیل و وزین به نظر می رسد. حتی از یک فرد بالغ نیز بعید است که غنی الیاده این طور فیلسوفانه پاسخ بگوید و همین موارد جزئی، عینیت شخصیت آنی و بلوغ پذیری او را توسط مخاطب خشنخار می کند.

شخصیت دیگر کتاب «تانیه هی» زن محبوب قبیله است که پیشگویی می کند با ارواح اجنادش ارتباطی گیرد و ذهن مخاطب اثر را به سمت وسوی «حضار روح» می کشاند.

قبل از این که ماجراهای داستان اتفاق بیفتد «تانیه هی» دلیلی را از آینده شومی که در انتظار «چروکی» هاسته آگاه می کند. در شبی که دلیلی برای بردن آنی می آید تانیه هی به پیش یک می زند و خودش را به چهار گوشه اتاق فوت می کند. بعد از زبان اجنادش، مطالبی را بیان می کند:

«از ارواح اجنادم که در دود پیپ مقدس بودند پرسیدم آنها جواب دادند برای ملت ما فالجه بزرگی پیش خواهد آمد. باد درنده خویی سرزمین چروکی ها را در برمی گیرد ما را می خواهند همانند برگها در چهار گوشه جهان پراکنده کنند باد درنده خویی سفیدپوستان ما را به شرق خواهند وزاند و آنجا هم تباریک و طوفانی است.» ص ۱۵

به نظر می رسد که تانیه هی، زنی ساحره است. ساحره بزرگ سنگ خاره را به دست می گرفت و آن را جلوی آتش نگه می داشت تا بقول خود آفتاب را تسخیر کند.» ص ۲۰

رایتوس و چارتی، هر دو مهربان و دوست داشتی هستند و با صداقت به ارباب ویلیام خلعت می کنند و مارتا، همسر ویلیام زنی دانا و مبادی آداب است. اوسعی لارد آنی را با اصول زندگی بانوان مشخص آشنا کند. به عقیده آنی او چرب زبان ترین زن دنیاست. «تزن دلیلی شروع کرد به نصیحت کردن و گفت: باید مثل بانوان مشخص راه بروی و اصول راه رفتن را یادگیری. پس باید گلهایت را شمرده برداری. حالا همانطور که گفتم قدم بزن.» ص ۲۹

برای بیان وضعیت ظاهری اشخاص و مکان ها، از توصیف مستقیم استفاده شده است. البته امروزه شخصیت پردازی مستقیم چندان متداول نیست و نویسندگان متبحر، به شکلی پنهان و به دور از بافت ظاهری داستان و طوری که وقفه ای در متن ایجاد نشود، به شخصیت ها می پردازند. نمونه های زیادی از توصیف مستقیم در متن وجود دارد که به ذکر یک نمونه بسند می کنیم، در توصیف مادر بزرگه می خوانیم: «تانیه هی قد بلند و لاغر اندام بود و لباس محلی سرخوستان را کلاه پوست آهو بود به تن داشت. موهای افشانش به رنگ خاکستری گرییده و به صورت دوگیس بافته روی شانه هایش آویزان بودند.» ص ۹

احساسات و هیجان های گمرنگ

قسمت هایی که می توانست نقطه عطف داستان باشد و حس قوی در مخاطب ایجاد کند، شتابزده نوشته شده است. روز

نویسنده از هر ماجرای، خیلی سطحی و بی تفاوت گذشته و هیچ تصویری از توصیفی از مشاخره و درگیری بین سفیدپوستان و سرخوستان ارائه نداد است.



امروزه شخصیت پردازی مستقیم، چندان متداول نیست.

خلناحفظی آنی و ملر بزرگه آنی به اتفاقی الونک می رود تا با «تانیه هی» وداع کند اما مادر بزرگ بدون خلناحفظی از آنی رفته است. او الونک را ترک کرده و به یکی از روستاهای میان کوه ستاره رفته است.

هم چنین، به دلیل فضای باز اثر که در دل جنگل و کوه است و امکان وقوع اتفاقات مهیج در آن بسیار است.

انتظار می رود که مخاطب با رویدادهای بیشتری روبه رو شود اما همه موقیعت های داستانی از دست رفتند. در حین سفر دلیلی ویلیام و آنی، آن دو شب را در تالاهاسه (گورستان اجنادی سرخوستان) می گذرانند. «در سکوت شب فریاد گرگ های سیاه که به فرزندان شب معروف بودند را می شنیدند.» ص ۲۴ در ادامه این جمله می شد شبی پر مخاطره و هیجان انگیز را برای مخاطب نوجوان ترسیم نمود. وجود گرگ ها در آن حوالی، تخیلات وحشت زده کودک حضور ارواح در قبرستان تالاهاسه و... همگی عناصر آماده و تمهید شده برای یک داستان ناب هستند.

محل ملاقات سری دلیلی ویلیام و ویل توماس و رئیس جلنرز، یک آسیب است. که در مورد این ملاقات آن چه در آن شب می گذرد اطلاعاتی به خواننده ندهی شود.

در صفحات ۶۸ و ۶۹ با توجه به روایتی که از تجاوزه سرزمین سرخوستان، زرنانی کردن شانزده هزار نفر از آنها و... می شود می توان گفت با عصاره یک داستان بلند پرماجرا در همان دو صفحه روبه رو هستیم.

تشریح ترجمه

در نثر ترجمه شده گذشته از آن که از کلمات مستعمل و قدیمی بسیار استفاده شده است؛ کلمات در جایگاه مناسب خود قرار نگرفتند. در مواردی «را» ی محفولی حذف شده و به شکل جمله و ساختار آن آسیب رسانده است:

«سفیدپوستان از هر طرف چروکی ها را تهدید می کردند چون می خواستند سرزمین های حاصلخیز شان را تصرف کنند و به تدریج هم آنچه می خواستند بدست آورند.» ص ۱۶

جمله صحیح این گونه است: «... و به تدریج هم آن چه را که می خواستند به دست آوردند.»

از فعل «می باشد» در موارد متعددی استفاده شده که شکل درست و رایج آن «است» و «هست» جایگزین خوبی برای این فعل قدیمی به شمار می رود.

«پیشش به او گفته بود شمال از نوع پارچه تارتان است و خیلی هم گرانبها می باشد.» ص ۱۵

«دولت آمریکا خواهان کنترل شدید اخبار چاپ شده می باشد.»

ص ۴۳

«آنی گوش می کرد احساس می کرد ضربه به بطن ها همانند تپش قلبش می باشد.» ص ۴۴.

وقتی که دلیلی و آنی به «تالاهاسه» می رسند آنی می پرسد: «تاجا چه مکانی است؟» ص ۲۳

مترجم محترم می توانست معادل فارسی این جمله یعنی «آن جا کجاست؟» را به کاربرد. صبح روزی که آنی به خانه دلیلی آمده است زن می گوید: «لول از هر کاری می خواهم حمام بگیری تا لباسهای فراخ بپوشی.» ص ۲۷ برای این ترکیب نامانوس نیز معادل های زیبا و رایجی وجود دارد مثل «لباس مناسب» و «لباس زیبا» «لباس فاخر» که به ذهنیت مخاطب خلص اثر نزدیکتر است.

آننی با دینن رایتوس، دختر چارتی، از زن دلیلی می پرسد: «چرا با ما شام نمی خورد؟ پشانی زن دلیلی چندین گره خورد و زن دلیلی با عصیانیت جواب داد: چون برده است.» ص ۳۱

در این جمله کلمه «زن دلیلی» دوبار تکرار شده و علاوه بر آن «چندین گره خورد» ثقیل و مطمئن است.

«خیل عظیمی از زنبورها هم به سمت درختن حاشیجنگل می رفتند.» ص ۳۹

به جای کلمه «خیل» در نثر داستانی کلماتی مثل «دسته بزرگی از زنبورها» یا «گروهی از زنبورها» زیباتر است.

«دلیلی ویلیام به چارتی گفت: [آنهایی که خطر سفر به شرق را به جان می خورند باید کمک شوند.] فعل کمک شونده مفهوم نیست و به غلط، از ساخت زبان بیگانه به فارسی راه یافته است.

«آسمان چون پرند سینه سرخی آبی بود و لکه ابری دیده نمی شد.» ص ۴۲

اگر آسمان چون پرند سینه سرخی باشد قطعا آبی نخواهد بود و باید به رنگ قرمز در آمده باشد.

«دلیلی به آرامی گفت: نه آنی! چنین تصمیم و طرح ریزی شده تا تو و رایتوس به کوه ستاره برگردید.» ص ۷۱

این جمله به چهار فعل نیاز دارد اما سهواً از سه فعل استفاده شده است. جمله صحیح باید این گونه باشد: «دلیلی به آرامی گفت: نه آنی! چنین تصمیم گرفته ایم و طرح ریزی شده است تا...» در واقع یکی از افعال، به غلط، حذف به قرینه شده است.

«هضای دلیلی غریب و حالت خضای داشت.» ص ۴۹ این دو جمله وابسته نیز نیاز به دو فعل دارد. باید نوشته می شد: «هضای دلیلی غریب بود و حالت خضای داشت.»

«تانیه هی برایشان زله درست کرده بود که رنگی صورتی و فوق العاده شیرین بود.» ص ۱۰۴ نگارش این جمله نیز غلط است و بی جهت فعل حذف شده است. شکل صحیح این جمله چنین است: «تانیه هی برای شان زله درست کرده بود که رنگی صورتی داشت و فوق العاده شیرین بود.»

آننی و رایتوس، هنگام فرار از «چوتای نو» به خانم تروکه خانولم های چروکی می روند: «قلب آنی پر تپش شده بود چفت در حیات را انداخت.» ص ۸۲

این شکل کلمه حیات به معنای زندگی است و در این جا باید به صورت «حیات» نوشته می شد. و در ادامه همان بند می خوانیم:

«گوشه های هم آسبی سنگی که مخصوص بازی کودکان بود تکان می خورد.» در حالی که کسی در خانه نبوده است تا اسب سنگی را تکان بدهد چطور ممکن است اسب سنگی با آن وزن سنگین، بی جهت تکان بخورد؟!... گذشته از مواردی که ذکر شده در جای

جای اثر، علامت های نگارشی به اشتباه به کار رفته و بی رویه از «تورگول» استفاده شده است. در جایی که باید نقطه به کار رود از «تورگول» استفاده شده و همین بی همتی در استفاده از علامت نگارشی، نثر را آشفته کرده است. می توانیم که نثر یکی از عناصر مهم داستان است و تشکیل بودن آن در جنب مخاطب سهم بسزایی دارد.